

۱ - روز - خارجی - کاخ باذان در یمن - محوطه خانه روزبه

(پله هایی به سوی خانه روزبه) روزبه با بدنی خسته و مجروح از پله های خلنه اش بالا می رود. همسرش شیرین جلوی در ایستاده، او را می بیند، نگاهش نگران می شود.

۲ - روز - داخلی - خانه روزبه

همسر روزبه با ظرفی آب و دستمال سفید و حوله ای، از محلی وارد و بطرف روزبه همسرش که نشسته است می رود و روی جراحات را مرهم گذاشته و با آب شستشو می دهد... دوربین به چهره روزبه نزدیک و نزدیک تر می شود و با صدای رعد و برقی شدید، او ناگهان بیاد می آورد لحظه های نبرد خود را در یک ماموریت جنگی.

۳ - روز - خارجی - میدان نبرد - دشت وکوهستان

روزبه با قدرت و سلحشوری در منطقه ی دشت وکوهستانی همراه با سربازانش در نبرد با گروهی مخالف یا شورشی هستند. از هر دو طرف کسانی زخمی می شوند و کسانی کشته و کسانی از بلندای تپه پرچین دار سنگ هایی به سوی سربازان روزبه پرت می کنند. چند سایبان چادری سیاه در انتهای شورشیان دیده می شود. بین آنها شمشیرها و نیزه ها بر یکدیگر فرود می آیند. نیروهای ایرانی با دلیری و با تیر و کمان نیروهای دشمن را از پای در می آورند و سخت با شمشیر جدال می کنند کسانی با چماق و سنگ قلاب و انداختن سنگ با ایرانیان مقابله می کنند. مهاجمی

به فرخ حمله میکند که روزبه در حالیکه خودش در حال مبارزه است به سمت فرخ رفته و حمله ور شده و با پرتاب کردن نیزه ای بسوی فرخ کسی را که قصد جان فرخ را دارد از پا در میآورد. فرخ خود را کنار می کشد نگاه میکند نیزه را بر سینه دشمنش که شمشیرش را بالا برده تا او را بزند می بیند که مهاجم بر زمین می افتد نگاه به روزبه میکند.

روزبه با ضربه ای مهاجمی را از پای در آورده، فرخ حیرت کرده و خرسند میشود که نجات یافته. سرکرده مهاجمان حمله ور شده و یک سرباز ایرانی را کشته و کلاهش را برداشته به بلندایی میرود ... روزبه با پرت کردن نیزه ای او را از پای در می آورد.....ایرانی ها از خرسندی هورا می کشند.

۴- روز - خارجی - برج و باروی قلعه باذان

روزبه فرمانده ی باذان سردار خسرو پرویز کسرای ایران، پیروزمندانه همراه سربازانش به سوی قلعه ی فرمانداری دریمین می رود در حالی که تعدادی اسیر همراه دارند. اسرا بعضی ها ناتوان حرکت می کنند یکی فرو می افتد. روزبه می بیند. به کمکش سربازی را میفرستد تا کمی به او آب بدهد. فرخ با نگاه بد و ناخرسند از روزبه او را می بیند.

فرخ : روزبه او دشمن ماست.

روزبه : فرخ او انسان است . اسیر و اینک ناتوان

۵- روز_ داخلی_ سرسرای باذان

بادان سردار و فرماندار کسرای بزرگ خسرو پرویز از روزه، فرماندهی پیروزش استقبال می کند، روزه را با خرسندی درآغوش می گیرد.

بادان : پیروزی تو را باید جشن گرفت و با پیک، کسرای بزرگ خسرو پرویز را شاد خواهیم نمود.....و اینک تو سخت خسته ای و باید درنگی بیاسایی.

۶- روز_ خارجی_ هوای گرگ و میش _ برج و باروی قلعه کسرا _ تیسفون

برج و باروی قلعه ایرانی در زمان ساسانیان زیر نور گرگ و میش بناگاه در اثر زلزله به لرزه درمی آید دیوارهایش می شکافد و تکه هایی فرو می افتد. مشعل روشن به زیر افتاده و پایه ای خرد می شود. عده ای از مردم سراسیمه از تپه ای میدوند و پیش می آیند.

۷- روز_ داخلی_ سرسرای کاخ کسرا

سرسرای شاهی. از سردر آن پرده ها فرو می ریزند و مجسمه هایی فرو افتاده اند و ستونی سقوط می کند به سوی خسرو پرویز که بر تخت خود خوابیده. ناگهان از خواب می پرد. نگران و مضطرب و با پریشانی نگهبانان را فرا میخواند.

خسرو پرویز: (فریاد میزند) نگهبانان نگهبانان(نشسته به اطراف نگاه می کند. نگهبانان هراسان به شتاب وارد می شوند) خسرو پرویز : زلزله ...چه اتفاقی افتاده است زلزله آمده؟؟؟)
(منگ متحیر و سخت ترسیده)

(نگهبانان باحیرت نگاه میکنند)

نگهبان یکم : سرورم زلزله‌ای نیست

نگهبانی دوم : شاید شهریارم خواب دیده باشد. اهورا مزدا پاسدار ملک ماست.

خسرو پرویز : خواب ؟ ! (با حیرت و تعجب)

نگهبان یکم : آری سرورم بعد از زلزله ای که به خاموش شدن آشکده فارس و فرو ریختن ۱۴ کنگره طاق کسرا انجامید.... و درنگی بعد طغیان دجله و فرات که سد ها را درهم شکست زلزله ای رخ نداده.

(شاه در حیرت و در فکر)

خسرو پرویز: آری خواب دیدم (با خود و کمی آرام تر) آری (مکث) و مردم چه؟

نگهبان : عده ای رعیت، فرمانبردار اوامر شاهانه نبودند که بی درنگ آرام خواهند گرفت

کسرا : اما این افکار، آرام و قرار مرا گرفته ...این چگونه توهمات است که رهایم نمیکند ؟ (نگاه به پنجره میکند)

۸ - روز - خارجی - محل درگیری فارس

دیواری با هجوم، از پشت ریخته میشود. مردمی معترض و خشمگین دیده میشوند. نیروهای خسرو پرویز در منطقه فارس و مرودشت با مردم آن ناحیه که معترض به رفتار و تبعیض حکمران خود کیخسرو هستند، قیام کرده اند که فرخ با همراهی فرمانده ای بنام ماهان با آنها درگیر جنگ و سرکوبی هستند و کیخسرو نگران است. مردم با چماق و چوب و سپاه کیخسرو با سپر و شمشیر و

نیزه حمله میکنند و فرخ در جدال برای یاری، در کنارش ماهان...و...

۹- روز - داخلی - قصر خسرو پرویز - تیسفون

محل کار خسرو پرویز است. روی میز ساعتی شنی و گلدان گل معطر (رزماری) دیده میشود. خسرو پرویز که کلافه است و آران، وزیر خود را در برابرش می بیند، دست برده بر گهایی از گلدان را گرفته می مالد و بو کرده ...

خسرو پرویز : آران ... همان که شنیده ای ... چرا رعایای ما ناسپاس و نافرمان شدند؟

آران : سرورم آنان مردمی نیکو و صالح هستند و در بیانی از افلاطون حکیم شنیده ام که میانه روی و عدالت صفت ایست زبینه. اگرچه عمل به آن کاریست دشوار و پرمشقت.

خسرو پرویز : وزیر آران سخنان شیرویه را بزبان می آوری؟ (مکت) بله نیکو بودند...گفتی ... و گفتم...خواسته آنان نا درست است ...مقام و منزلت هر طبقه از طبقات کشوری و لشکری، مغان و موبدان پا برجاست و رعایا همان که هستند شایسته خدمت گذاری به شایستگان و عالمان این سرزمینند که این مرام از گذشته به ما رسیده و ما هم به آیندگان میرسانیم... وفا داری به آیین اجدادمان را نباید همه پاس بداریم ...کیخسرو باید تدبیری دیگر پیش گیرد.

با خشم پرده ی پنجره را کنار میزند. نور از بیرون به درون می تابد. تصویر پر از نور سفید میشود. نور کم کم گرفته می شود به

گونه ای که اینک آسمان و فضا کاملاً دیده می شوند. اینک بیابان است.